

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(5)

دوشنبه 04 12 1435؛ 07 06 1393؛ 29 09 2014

I. شرح کلمه 139

1. **قَالَ كَمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ:** كَمَيْلٌ زِيَادٌ كَفَتْ. رَوَايَاتٌ كَمَيْلٌ مَشْهُورٌ هَسْتَنْدَ بِهَ مَعْنَوِيَّتٍ وَ مَعْرِفَتٍ وَ عَمَقٍ بَسِيَارٍ.
 2. **أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ:** أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَسْتِ مَرَا كَرَفْتِ وَ بِيْرُونَ بَرْدِ سُوِي جَبَّانَه (صَحْرَا، كُورَسْتَان)، پَس چُون بَه صَحْرَا رَسِيْد، نَفْسِي عَمِيْق كَشِيْد.
 3. **ثُمَّ قَالَ:** يَا كَمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ! وَ سِيسِ فَرْمُود: اِي كَمَيْلِ بِنِ زِيَادِ، اِيْن قَلْبِهَا ظَرْفِهَايِي بَاشَنْدِ، كِه بَهْتَرِيْنِ شَانِ كِيْرَاتَرِيْنِ اَنَهَاسْتِ. پَس، بَكِيْر وَ نَكِهْدَارِ اَز مَن اَنچِه رَا مِي كُويْمْت!
 4. **النَّاسُ ثَلَاثَةٌ:** مَرْدَمِ سَه كُونَه بَاشَنْدِ.
 5. **فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ:** عَالِمِي رَبَّانِي.
- رَوَى شُعْبَةُ، عَن عَاصِمٍ، عَن زُرِّ عَن عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: كُونُوا رَبَّانِيِّينَ [آل عمران: 79] قَالَ: حُكَمَاءُ عُلَمَاءِ.
6. **وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ:** وَ دَانَشِ اآمُوزِي بِرِ رَاهِ رِهَائِي.
 7. **وَ هَمَجٌّ رَعَاغٌ أَتْبَاعٌ كُلُّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ:** وَ حَشْرَاتِي اَانبُوه وَ پَرغُوعَا، پِيْرُو هِر بَانِكِ بَر اُورَنْدِه اِي، كِه كِجِ مِي شُونْدِ بَا هِر بَادِي
- "هَمَجٌّ" جَمْعِ "هَمَجَّةٌ"، دَر اَصْلِ بَه مَعْنَايِ مَكْسِ هَايِ رِيْزِ وَ حَشْرَاتِي اَاسْتِ كِه دُورِ چِشْمِ وَ بِيْنِي حَيَوَانَاتِي مِثْلِ وَ خَرِ وَ كَاوِ مِي نَشِيْنَنْدِ، كِه دَر مَحَاوِرَاتِ كَلَامِي بَرَايِ مَرْدَمِ پَسْتِ وَ اَحْمَقِ اسْتِعَارَه كُورْفْتَه شُدِه اَسْتِ. "رَعَاغٌ" جَمْعِ "رَعَاغَةٌ"، بَه مَعْنَايِ تُوْدَه وَ اَنْبُوهِي پَر اَشُوبِ وَ غُوعَا اَاسْتِ. "نَاعِقٍ" اَز اَسْمِ فَاعِلِ اَسْتِ اَز "نَعَقٌ"، يَعْنِي بَانِكِ بَر اُورَنْدِه.
- پَس، فَرْمُودِ مَرْدَمِ يَا عَالِمِي رَبَّانِي هَسْتَنْدِ، وَ يَا دَانَشِ بَر رَاهِ رِهَائِي، وَ بَقِيَّه اَنهَا حَشْرَاتِي هَسْتَنْدِ اَنْبُوه وَ پَر اَشُوبِ وَ غُوعَا، كِه كُورِ كُورَانَه پِيْرُويِ مِي كَنْنَدِ هِر اُوازِ دَهَنْدِه اِي كِه اَنهَا رَا بَه سُوِيِي بَخْوَانْدِ، وَ بِيِ هِيْجِ اَنْدِيْشَه وَ تَفَكُّرِي كِجِ مِي شُونْدِ بَا هِر بَادِي كِه اَنهَا رَا بَه سَمْتِي بَرَاَنْدِ.
- كُورْفْتَه شُدِه اَسْتِ كِه دَر مَفْرُودِ اُورْدِنِ "عَالِمٌ" وَ "مُتَعَلِّمٌ"، وَ جَمْعِ اُورْدِنِ "هَمَجٌّ رَعَاغٌ" اَشَارَتِي اَسْتِ بَه اَنْدِكِي وَ نَايَابِي عَالِمِ رَبَّانِي وَ مَتَعَلِّمِي كِه دَر طَلَبِ عِلْمِي رَبَّانِي بَاشْدِ، وَ اَنْبُوهِي وَ فَرَاوَانِي فَرُومَايِكَاْنِ غُوعَا پِيْشَه.
- اَز اَنْجَايِي كَمِكِ بَه مَرْدَمِ بَرَايِ تَمِيْيزِ حَقِّ اَزِ بَاطِلِ، وَ سِرَهِ اَزِ نَاسِرَه، مَقَايِسَه اَنهَا سُوْدْمَنْدِ مِي بَاشْدِ، چَنْدِيْنِ وَصْفِ بَرَايِ اَنْبُوهِ وَ تُوْدَه اِي غُوعَا پِيْشَه بَر شَمْرْدِ. تَحْقِيْرِ نَفْرَمُودِ اَنهَا بَه خَاطِرِ اَمُورِ مَادِي بِيِ اَرزِشِ چُونِ نَزَادِ وَ قُومِيَّتِ، وَ مَالِ وَ ثُرُوتِ، وَ زُورِ وَ مَكْنَتِ، جَاهِ وَ شُوكْتِ، وَ نَظَايِرِ اَنهَا، بَلَكِه بَه سَبَبِ اِعْرَاضِ نَمُودِنِ شَانِ وَ حَقِيْرِ دَانَسْتِنِ شَانِ اَنْچِه حَقِيْقَتِ فَطْرَتِ اَنْ بَرِ اَنْ اَسْتِ، وَ حَقِّ ثَابِتِي اَسْتِ كِه زُوالِ نَمِي پَزِيْرِدِ، يَعْنِي عِلْمِ، بَه مَعْنَايِي كِه كُورْفْتَه شُدِ.
- اِبْتِدَاً تَوْصِيْفِ فَرْمُودِ اَنهَا رَا كُورَايِشِ بَه هِر صَدَا وَ بَانِكِي بَدُونِ اَنْ كِه مَعْرِفَتِي نَسَبْتِ مَحْتَوَايِ اَنْ دَاشْتَه بَاشَنْدِ، بَلَكِه صَرَفاً بَه خَاطِرِ جَذَابِيَّتِ هَايِ دُنْيُويِي، وَ حَيَوَانِي، وَ خِيَالِي، وَ وَهْمِي اَنْ بَانِكِ اَنهَا بَرَايِ اَنهَا. بَانِكِ دَر اِيْنجا كُنَايَه اَز دَعُوتِ اَسْتِ.

حافظ:

بِه هِر دَرشِ كِه بَخْوَانْدِ بِي خِيْرِ نُرُودِ
 كِه هِيْجِ كَارِ زِ پِيْشْتِ بَدِيْنِ هِنْرِ نُرُودِ

خُوشَا دَلِي كِه مَدَامِ اَزِ پِيِ نَظَرِ نُرُودِ
 دَلَا مَبَاشِ چَنْبِيْنِ هِرْزَه كُورْدِ وَ هِر جَايِي

مولانا، در دفتر دوم مثنوی:

اَشْنَايِي كِه كَشْدِ سُوِيِ فَنَا

بَانِكِ غُولَانِ هَسْتِ بَانِكِ اَشْنَا

سوی من آییذ نك راه و نشان	بانگ می‌دارد که هان ای کاروان
تا کند آن خواجه را از آفلان	نام هر يك می‌برد غول ای فلان
عمر ضایع راه دور و روز دیر	چون رسد آن جا ببیند گرگ و شیر
مال خواهم جاه خواهم و آبرو	چون بود آن بانگ غول آخر بگو
منع کن تا کشف گردد رازها	از درون خویش این آوازاها

دومین وصف فرومایگان غوغاء پیشه را کج شدن با هر بادی قرار داد. احتمال دارد که "باد" کنایه از هوی و هوس‌هایی باشند که شخص ضعیف در برابر آنها مقاومت نمی‌کند از بیم شکسته شدن. در این صورت، آن یا اشاره است به قدرتی از درون، و یا زوری از بیرون که فرومایگان غوغاء پیشه تن بدان می‌دهند چون یا برای خود قدر و ارزشی نمی‌بینند و به هر بهره‌اندکی و یا سرابی خود را می‌فروشند، و یا در خود قدرت مقاومتی در برابر این زورگویی‌ها نمی‌یابند، و یا هر دو.

امام علی علیه السلام هم چنین فرمود فرماید، "هَلْكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ" نهج البلاغه، ف، حکمت (141) (هلاک شد کسی قدر خود را شناخت!)

8. لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ: روشنایی نیافته‌اند به نور علم. "اسْتَضَاءُ" روشنایی جستن است. این وصف دیگر انبوه خلاق فرومایه‌ی غوغاء پیشه است. امام علی علیه السلام وصف فرمود آنها با ویژگی‌ایی فراتر از آن دو وصف یاد شد. خواست بفرماید گرایش به هر بانگی و پذیرش هر دعوتی، و کج گردیدن در برابر هر زوری و خم شدن پیش روی هر قدرتی نقصی و عیبی است ولی چه بسا شخص قاصر بوده باشد، یعنی چاره‌ای نداشته باشد، بخواهد و بکوشد لیکن نتواند، اما بدتر از این کسی است که مقصّر است، یعنی نمی‌خواهد بداند و از این ذلت برهد، در نتیجه سعی و کوششی نمی‌کند، و در طلب روشنا شدن با نور علم برنمی‌آید. به عبارت دیگر، متعلم نیز نمی‌شود.

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود، "لَا تَسْتَضِيئُوا بِنَارِ الْمُشْرِكِينَ" (روشنایی مجوید از آتش مشرکان)، هنگام حیرت و سرکشگی مشورت مخواهید از آنها، نظر و رای مشورتی آنها را تشبیه فرمود به نور، و حیرت و سرکشگی به تاریکی.

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید، "أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ" (نهج البلاغه، ف، نامه 45) (آگاه باش هر پیروی کننده را پیشوایی است که از او پیروی کرده بنور دانش او روشنی می‌جوید) پس، صفت زشت‌تر این فرومایگان غوغاء پیشه بری دردی و کاهلی و راضی شدن‌شان است به پست‌ترین درجات حیوانیت تا حدی که حتی احساس خسران و زیان نیز نمی‌کنند تا حداقل در دل خواهان رشد و تعالی باشند، و خدای رحمان هیچ طالب صادقی را محروم نمی‌گذارد. مولانا در دفتر اول مثنوی:

گر نیندی واقفان امر کن	در جهان رد گشته بودی این سخن
صد هزاران ز اهل تقلید و نشان	افکندشان نیم و همی در گمان
که به ظن تقلید و استدلال‌شان	قایمست و جمله پر و بال‌شان
شبهه‌ای انگیزد آن شیطان دون	در فتنه این جمله کوران سرنگون
پای استدلالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی تمکین بود
غیر آن قطب زمان دیده‌ور	کز ثباتش کوه گردد خیره‌سر
پای نابینا عصا باشد عصا	تا نیفتد سرنگون او بر حصا
آن سواری کو سپه را شد ظفر	اهل دین را کیست سلطان بصر
با عصا کوران اگر ره دیده‌اند	در پناه خلق روشن دیده‌اند
گر نه بینایان بدن‌دی و شهان	جمله کوران مرده‌اندی در جهان
نه ز کوران کشت آید نه درود	نه عمارت نه تجارتها و سود
گر نکردی رحمت و افضالتان	در شکستی چوب استدلال‌تان
این عصا چه بود قیاسات و دلیل	آن عصا که دادشان بینا جلیل
چون عصا شد آلت جنگ و نفیر	آن عصا را خرد بشکن ای ضریر

او عصاتان داد تا پیش آمدیت
 حلقه‌ی کوران به چه کار اندرید
 دامن او گیر کو دادت عصا
 معجزه‌ی موسی و احمد را نگر
 از عصا ماری و از استن حنین
 گر نه نامعقول بودی این مزه
 هر چه معقول ست عقلش می‌خورد
 این طریق بگر نامعقول بین

آن عصا از خشم هم بر وی زدیت
 دیدبان را در میانه آورید
 در نگر کادم چه‌ها دید از عصا
 چون عصا شد مار و استن با خبر
 پنج نوبت می‌زنند از بهر دین
 کی بدی حاجت به چندین معجزه
 بی بیان معجزه بی جر و مد
 در دل هر مقبلی مقبول بین

9. وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَىٰ رُكْنٍ وَثِيقٍ: و پناه نبرده‌اند به ستونی استوار. این چهارمین خصوصیتی است که برای فرومایگان غوغاء پیشه بر می‌شمرد. کور کورانه در پی هر بانگی و دعوتی می‌روند، و در برابر هر زور و قدرتی کج و خم می‌شوند، به تاریکی و ظلمت جهل انس گرفته‌اند تا آنجا که چون خفاشان شده‌اند، نه تنها نیازی در خود به نور احساس نمی‌کنند، بلکه دشمن نور گردیده‌اند. افزون بر این، بر لب پرتگاه‌های هلاکت ایستاده‌اند، و از غایتی جهل و حماقت، احساس خطر نمی‌کنند، و بیم لغزیدن و با سر در افتادن به درّه‌های مخوف حیوانیت و شیطننت را ندارند، و در نتیجه، تکیه بر ستونی استوار نمی‌کنند، و در پناه سایه‌ی عنایتی در نمی‌روند، و در دست با دامن عصمتی نمی‌زنند. از همه بدتر دستی را که به سوی آنها برای کمک به آنها دراز می‌شود را زخم می‌زنند و پس می‌رانند.

مرحوم صدر المتألهین در تفسیر آیه 27 سوره مبارکه حدید تحت عنوان "مکاشفه" چنین می‌فرماید:

و بدانکه هر عالم ربانی دارای مکاشفه تام، که می‌شناسد طریق روی آوردن سوی خدای تعالی و کیفیت رهایی از ورطه تعلق به مهلکات دنیای و مودیات نفسانی را، واجب است اتباع او و فراگیری سلوک از او به وجوب عقلی، چنانچه اتباع رسول و ائمه، علیهم السلام، نیز واجب عقلی و سمعی است. پس، چنانچه مریض و آنکه بیماری مهلک دارد چنانچه امکان داشته باشد برایش هنگامی که بی‌آب طبیبی حاذق که می‌شناسد معالجه آن مرض مهلک را، واجب می‌شود بر او اتباع او و قبول آنچه امر می‌کند بدان به حسب آنچه سرشته شده است بر آن، از محافظت حیات بدنی، به همان نحو کسی که مرض جهل و بیماری خلق نفسانی پست دارد، که به سبب آن فوت می‌شود از او حیات سرمدی، واجب است بر او به ضرورت که تبعیت کند عارف آگاه به کیفیت از اله جهل و سائر اخلاق مذموم، و بی‌آموزد از او طریق استکمال را، و تاسی کند به او، و دنبال سلوک او را، و قبول کند از او نصائح را در کیفیت تقرب به مبدا فعال.

و چنانچه کسی که میسر باشد برایش خدمت عالم متأله، آنگاه تساهل ورزد در ملازمت او و تحمل معارف از او- از ترس اینکه مبدا سقوط کند منزلتش نزد مردم، و برای حفظ جایگاه حقیرش نزد عوام ناقص باید شک کرد که چون خارج شود امام مهدی، علیه السلام، که واجب است اطاعتش از روی عقل، تمرد کند از حکمش و سربازند از اطاعتش چون در آن صورت پایین آید مرتبه‌اش نزد مردم و سقوط کند به خاطر آن جاه پستش، مگر آنکه از روی خوف باشد یا طمع، نه برای تقرب سوی خدای تعالی، وگرنه اطاعت می‌کرد هر کسی را که قدمی راسخ در علم به خدا و ملکوتش داشت، و آن به خاطر مرض نفس، و خبت جوهر، و قصور ذاتش است به حسب نفس الامر، و سقوط منزلتش نزد خدا که باز می‌دارد او را منزلت نزد خلق از تحصیل منزلت نزد او، و ترجیح می‌دهد رضای خلق را بر رضای خالق، در حالی که خدای سبحان فرموده است، "وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ" (9:72 التوبة) (و رضایت خدا بزرگتر است). (انتهی)

مولانا در غزلیات:

به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد
 به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
 یکی قلبی بیاراید تو پنداری که زر دارد
 تو منشین منتظر بر در که آن خانه دو در دارد
 که هر دیگی که می‌جوشد درون چیزی دگر دارد
 نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
 در این بازار عطاران مرو هر سو چو بی‌کاران
 ترازو گر نداری پس تو را زو رهنزد هر کس
 تو را بر در نشانند او به طراری که می‌آید
 به هر دیگی که می‌جوشد میاور کاسه و منشین
 نه هر کلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد

بنال ای بلبل دستان ازیرا ناله مستان
بنه سر گر نمی گنجی که اندر چشمه سوزن
چراغست این دل بیدار به زیر دامنش می دار
چو تو از باد بگذشتی مقیم چشمه ای گشتی
چو آبت بر جگر باشد درخت سبز را مانی

میان صخره و خارا اثر دارد اثر دارد
اگر رشته نمی گنجد از آن باشد که سر دارد
از این باد و هوا بگذر هوایش شور و شر دارد
حریف همدمی گشتی که آبی بر جگر دارد
که میوه نو دهد دایم درون دل سفر دارد

توجه شود که روشنایی جستن از نور علم را مقدم داشته بر پناه بردن به رکن وثیق، چه در اولی امید آن می رود که شخص خود روزی کامل و مستقل شود، ولی در حالت دوم محفوظ از خطر خواهد ماند تا زمانی که در پناه است، و استقلال و در پناه درجاتی دارند، بعضی از مراتب پناهندگی منافاتی با استقلال در مراتبی دیگر ندارد، و در پناه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام برای همگان فخر است، و هوس جدایی از بیرون شدن از سایه عنایت آنها خذلان محض.

حافظ:

گدایی در جانان به سلطنت مفروش

کسی ز سایه این در به آفتاب رود